

## پهنه خالی سیاست و همگرایی راه‌هایی که به «بالا» ختم می‌شوند!

«امین حصوری»

### ۱. تقابل دو نوع سیاست:

زیستن امری همگانی است و کیفیت آن دغدغه‌ای عمومی و همین زمینه‌ای است برای آنکه سیاست به طور بالقوه حوزه مشارکت همگان باشد (که شرط لازم رهایی است). درست همین بالقوه‌گی است که در پیوند با ساختارهای موجود و تضاد واقعی منافع در درون و میان جوامع، گرایش به انحصاری شدن سیاست را در دنیای امروز تشدید می‌کند. خاستگاه تقابل دایمی میان سیاست رو به قدرت و سیاست رو به حقیقت/رهایی نیز همین جاست (سیاست فرادستان در برابر سیاست فرودستان). سیاست معطوف به قدرت یا سیاست انحصاری، همزمان هم عامل انسداد سیاسی است و هم تغذیه‌کننده از آن. چرا که میزان اقبال و رشد سیاست انحصاری با درجه ناکامی جنبش‌های مردمی و شدت سرخوردگی و انفعال عمومی نسبتی مستقیم دارد. سیاست انحصاری در عین اینکه سیاست را عرصه حضور و عمل نخبگان می‌داند، به دلیل وجود رقابت‌های انحصاری در سطوح بالا، به جلب حمایت مردم نیازمند است و همین نیاز به ناچار آن را به سمت پروپاگاندای پوپولیستی می‌راند. سیاست انحصاری با همین رویکرد می‌کوشد سکان هدایت جنبش‌های اجتماعی را به دست گیرد تا ضمن مونوپولیزه کردن جنبش‌ها و فروکاستن آنها به «خواست پیرایشی قدرت»، بدنه اجتماعی آن را به پیاده نظام اهداف/مشی سیاسی خود بدل کند.

در حوزه سیاسی مربوط به ایران، با شکست جنبش مردمی پسا انتخاباتی در تغییر نظام قدرت حاکم، اینک بار دیگر برخی خصلت‌های سنخ‌نمای سیاست انحصار‌گرا به گونه‌ای «خطرناک» نمایان شده‌اند. این یادداشت می‌کوشد بر آن پیش‌زمینه بنیادی‌ای انگشت نه‌د که ظهور و رشد همزمان چنین سیاست‌هایی را امری فراتر از رویدادهای سیاسی تصادفی و پراکنده می‌سازد (دینامیزم تحولات سیاسی، حاصل تعامل بی‌وقفه کنش‌ها و رویدادها در پیوستاری تاریخی ست و در مقابل، کنش‌ها و رویدادها نیز به ساختارها و تضادهای یک دوره تاریخی معین و نیز به سطح مبارزات مردمی در آن دوره، محدود و مشروط می‌شوند).

### ۲. رمزگشایی از دروغ‌های ملوکانه:

آنگاه که کسب قدرت انحصاری هدف سیاست باشد، اولین قربانی این میدان حقیقت است. پابندی قدرت‌گرایان به حقیقت تا جایی است که از سوی عموم مردم رسماً دروغ‌گو نامیده نشوند (نیاز به همراهی عموم، تن دادن ظاهری به برخی معیارهای اخلاقی رایج را ضروری می‌سازد). اما سایر اتهامات را قدرت‌گرایان می‌توانند به ماهیت تنازعات عرصه سیاسی نسبت بدهند؛ به ویژه آنکه در سیاست متعارف، «بی‌طرفی» اصلی بنیادین است که همه

دلایل له یا علیه چیزی را پیشابیش هم ارز و مسطح می سازد. در این پهنه ی واقعیات مسطح، برجسته سازی یک دلیل برای بازنمایی «حقیقت مطلوب»، وابسته است به میزان دسترسی به منابع قدرت و کارایی پروپاگاندای رسانه ای (از این نظر، اتهام دروغ‌گویی عموماً به عدم بلوغ سیاسی رقبا و مخالفان در زیر پا نهادن قواعد دیپلماتیک نسبت داده می شود!). در سیاست قدرتگرا تحریف حقیقت نه یک قصور اخلاقی یا اشتباه سیاسی، بلکه اصلی ضروری در امتداد روش نظام مند پیشبرد پیکارهای هژمونیک است؛ اصلی که نحوه رعایت ظریف و قاطعانه آن، به حوزه «هنر سیاست» تعلق دارد (با اسطوره هایی چون وینستون چرچیل). با این اوصاف، فرح دیبا در آنچه که در ویدیوی تبلیغاتی اخیرش به نمایش گذاشت (۱) اشتباهی نکرده و یا دچار فراموشی تاریخی نشده، بلکه صرفاً از ملزومات سیاست قدرتگرا پیروی کرده است (گیریم با اجرایی کمابیش آماتور). این درست است که جایگاه اجتماعی/طبقاتی آدم‌ها منظر نگاه ویژه ای (یا فیلتر شده ای) را بر آنها تحمیل می‌کند، تا در تعقیب «منافع خود» یا ادامه شیوه زیست خود دچار تعارضات درونی نگردند؛ اما تحریف حقیقت در مصاحبه فرح پهلوی فراتر از آن بود که بتوان با تعابیر روانشناختی آن را به سطوح ناهشیار آگاهی وی نسبت داد. گفتگوی اخیر فرح پهلوی بخشی از پروژه سیاسی معطوف به قدرتی است که رضا پهلوی و حلقه های سیاسی گرد آمده بر کانون او از مدت‌ها پیش در سطوح دیپلماتیک و به طور حرفه‌ای در پیش گرفته اند. [آخرین نمود این تلاش‌های «حرفه‌ای» معطوف به قدرت، شرکت فعال نماینده ارشد «شاهزاده» - شهریار آهی - به عنوان عضو کمیته برگزار کننده در کنفرانس بروکسل بود، که این خود موضوع بند بعدی است]. در چنین تقسیم کاری و بر بستر چنان رویکردی به سیاست، فرح پهلوی ملزم نیست که به حقایق تاریخی یا حافظه جمعی مردم پایبند باشد؛ بلکه او تنها باید در بخش پروپاگاندای عمومی‌تر این پروژه (که مردم عادی و توده ی عوام جامعه مخاطبان آن هستند) نقش ایفا کند و طبعاً هر چه پرسوز و گدازتر و دراماتیک تر، بهتر!

بنابراین - رفا و فعالین سیاسی- لطفاً به گیرنده های خود دست نزنید! در چنین شرایطی به جای صرف وقت و انرژی برای اثبات دروغ‌های ملوکانه/همایونی، باید بر تحلیل شرایطی متمرکز شد که به ظهور فاز تازه‌ای از این دست پروپاگاندای سیاسی میدان داده است؛ شرایطی که همزمان پیش زمینه‌های سیاسی اجتماعی اقبال عمومی این پروپاگاندا را نیز در بر دارد و مستلزم واکاوی و روشننگری است [تا زمان نوشتن این متن بیش از ۲۲۰ هزار نفر از ویدئوی مربوطه در سایت یوتیوب دیدن کرده اند].

## ۲. اجماع فرادستان برای «نجات ملی»:

طی یکسال گذشته کنفرانس های متعددی میزبان نخبگان سیاسی بخش‌هایی از اپوزیسیون ایران بوده‌اند [برای یک مرور تحلیلی فشرده بر این فعالیت‌ها به مدخل (۲) در پی نوشت رجوع کنید]. گویا

شکست جنبش مردمی در ایران تکاپوی آن‌هایی که همواره دغدغه «نجات ملی» را در سر داشته‌اند افزون کرده است. آن‌ها بر آنند که (نقل به مضمون):

« در شرایطی که مردم توان دفاع از خود (در برابر قدرت شیطانی حاکمیت) را ندارند باید برای نجات مردم و میهن کاری کرد. نمی‌توان با منزه طلبی بر آمده از باورهای انتزاعی دست روی دست گذاشت بلکه باید به نمایندگی مردم قدمی واقعی به سوی دموکراسی برداشت. و این ممکن نیست مگر آنکه نیروهای اپوزیسیون به رسالت تاریخی خود تن دهند و به رغم همه اختلافات سیاسی به یک اتحاد عمل دست یابند».

گویا همه این دغدغه‌ها و استدلال‌های «متین» به قدر کافی مجاب کننده بوده اند تا از خیل فعالینی که – تاکنون- کمتر داعیه قدرت داشته‌اند نیز عده ای به این‌گونه مجالس قدرت بپیوندند و زینت بخش آن‌ها باشند. دومین نشست «اتحاد برای دموکراسی» با چنین پیش زمینه‌ای در ماه جولای در بروکسل برگزار شد (نشست نخست در ماه فوریه در استکهلم (۲)). شرایط انسداد سیاسی مضاعف امروز ایران و نیز شکست جنبش‌های مردمی در «بهار عربی» در کنار هم موجب موجه‌نمایی رشته استدلال‌های فوق شده است تا پیش زمینه‌ها و دلالت‌های سیاسی این پروژه‌ها و نیز خواست محوری نقش آفرینان اصلی آن‌ها پوشیده بماند؛ و مهمتر از همه چنین گزاره‌هایی موجه بنماید:

«امروزه سرنوشت هیچ ملتی/کشوری بدون همراهی مساعد قدرت‌های فایقه قابل تغییر نیست. پس باید بر فراز سر مردم به نیروی سیاسی متحدی شکل داد که به دلیل تنوع سیاسی و وزن کمی خود به عنوان «طرف گفتگو» از سوی قدرت‌های غربی به رسمیت شناخته شود (در حدی که بتوانند آن را نمایندنده خواست‌های مردم قلمداد کنند). ماموریت ملی/میهنی این نیروی متحد آن خواهد بود که در شرایط مساعد آتی ماموریت میانجی‌گری سیاسی «پروسه گذار به دموکراسی» را بر عهده بگیرد».

در فضای عمومی شکست، این روزها تکرار ترجیع بند «دموکراسی» در دل هر جمله، چنان به گوش مردمی که از اختناق و ستم و سرکوب به جان آمده‌اند خوش می‌نشیند که از این پس می‌توان پروژه‌های آلترناتیو سازی از بالا را دیگر به طور علنی پیش برد! درست به پشتوانه همین فضای شکست و انسداد سیاسی است که قدرت‌گرایان در گفتمان سازی متاخر خود مقوبه‌هایی نظیر «استقلال از دخالت‌های دول خارجی» را با ژستی نوگرایانه، متعلق به ادبیاتی منسوخ قلمداد می‌کنند (۴)؛ یا در مقابل ترم سیاسی «امپریالیسم»، که از دید آنان کهنه و سراپا ایدئولوژیک است، بر وجود عزم و منافع مشترک جهانی در جهت گسترش دموکراسی در خاورمیانه و لزوم بهره‌گیری از این «فرصت تاریخی» تأکید می‌کنند (۵)! از این رو کنفرانس بروکسل بر خلاف کنفرانس استکهلم در پشت درهای بسته برگزار نشد و این صرفاً برای دفع انتقادات و اتهامات به نشست قبلی نبود؛ برعکس، با در دسترس قرار دادن آن‌لاین نام شرکت‌کنندگان و مفاد گفتگوها (۶) به همراه پوشش خبری مناسب رسانه‌های فارسی زبان غربی، برگزار کنندگان کنفرانس توانستند وفاداریشان به شفافیت سیاسی را که لازمه

پایبندی به «دموکراسی» است در معرض نمایش همگان بگذارند (همگانی که سرانجام باید به سیادت نخبان تن دهند). با مهیا بودن پیش زمینه‌های عینی و تاریخی یاد شده، کنفرانس بروکسل همچنین توانست میزبان تعداد قابل توجهی از فعالان سیاسی جوان و جویای نامی باشد که اشتیاق وافر خود به «حرفه سیاست» و توانایی خود در «حرفه ای» عمل کردن را بارها به اثبات رسانده اند؛ خواه به مثابه فعالین تحکیم وحدت و خواه به عنوان دانش آموختگان لیبرال. اما آنچه همه این افراد و گروه‌های رنگارنگ را به رغم تفاوت‌ها در تاریخچه و مشی سیاسی به هم نزدیک می‌سازد، نه صرفاً اشتیاق به کسب قدرت سیاسی، بلکه نحوه نگاه آنان به سیاست است: یعنی سیاست به مثابه کنش نخبان و عرصه مهندسی اجتماعی. مشخصاً بخش عمده‌ای از شرکت کنندگان در این کنفرانس حامل این پیشینه سیاسی مشترک هستند که در زمان حیات جنبش اعتراضی ۱۳۸۸ برای بسط و تثبیت گفتمان اصلاح طلبان بر جنبش و تضمین هژمونی آن بسیار کوشیدند. این خویشاوندی سیاسی ریشه در همین نوع نگاه به سیاست دارد که مردم را فاقد توان لازم برای سوژه گی تغییر می‌بیند. از این نظر آنان شکست جنبش را نه نتیجه تناقضات درونی گفتمان هژمونیک تحمیل شده بر آن، بلکه تأییدی بر درستی بنیادهای نظری مشی سیاسی خود (امتناع تغییر از پایین) می‌انگارند.

اما در این میان جایگاه پلورالیسم سیاسی که کنفرانس بروکسل و حامیان «رنال پولیتیک» مدعی (ضرورت) پایبندی به آن هستند کجاست؟ باید اذعان کرد امروزه پلورالیسم هم مانند دموکراسی به یک ترم سیاسی لوکس، ولی جزمی و شی گشته بدل شده است (هنجاری غیر تاریخمند و بر فراز انسان‌ها). به این معنا که به رغم داعیه تکثرگرایی ای که نقطه قوت پلورالیسم تلقی می‌شود، امروزه پافشاری بر این هنجار رایج سیاسی عملاً برای پنهان سازی یک اشتراک بنیادین به کار می‌رود: باور مشترک به ضرورت پرهیز از سیاست رادیکال و ملزومات آن (۷). مشخصاً در مورد کنفرانس بروکسل، داعیه پلورالیسم برای پنهان کردن آن خط سیاسی پررنگی است که همانند نخ تسیخ، همه این گروه‌ها و افراد/دانه های متنوع را به هم متصل می‌کند: نوع نگاه به سیاست (سیاست از بالا). چنین نگاهی در این کانتکست معین، لاجرم با ضرورت «آری گویی» به اشکالی از دخالتگری خارجی همبسته است: خواه اشکالی از تحریم های هوشمند و خواه اشکالی از نظامی گری و نهایتاً هر راهکاری که هم‌چنان «بر روی میز قدرت ها» بوده و به لحاظ پراگماتیستی، لازمه تحقق پروژه آلترناتیو سازی از بالا باشد. این «آری گویی» نه تنها در رویکرد سیاسی بسیاری از شرکت کنندگان (نسبت به تحریم و جنگ و دخالت خارجی) عیان است، بلکه در بخش‌هایی از مضمون کنفرانس هم قابل شناسایی است (۸).

اگر چه کنفرانس بروکسل ممکن است مستقیماً به تشکیل شورایی نظیر «شورای ملی سوریه» نینجامد (۹)، اما گامی مهم برای سوق دادن بخشی از نیروهای اپوزیسیون (عموما راستگرا و پرو آمریکا) به این سمت و نیز زمینه سازی برای پذیرش عمومی چنین راهکارهای «بدیلی» است. به رسم همیشگی، رسانه‌های مین استریم فارسی در هموار کردن این مسیر نیز از هیچ کوششی فروگذار نکرده و نخواهند کرد.

#### ۴. سکنداری سیاست بر امواج رسانه‌ها

به نظر می‌رسد تلاش‌های «دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌های ایران» سرانجام به بار نشسته است و آنها اینک در زمره بازیگران روندی جای گرفته‌اند که بدان باور دارند و در جهت وفاداری به آن کوشیده‌اند. اینکه آنان مسیر این عروج سیاسی را به تنهایی نپیموده‌اند تناقضی با باورهای خود آنها ندارد، چون آنها هیچ‌گاه داعیه استقلال نداشته‌اند؛ برعکس، تکیه بر همه «امکانات موجود» را لازمه «خردمندی سیاسی» می‌دانند (از نظر آنان طبیعتاً دوستی و دشمنی سیاسی مفاهیمی نسبی و سیال و پراگماتیستی هستند). این تشکل سیاسی بر مبنای نظرات چهره‌های رسانه‌ای اش گاه از ضرورت «سرمایه‌داری بیشتر» دفاع کرده (۱۰) گاه از ضرورت تحریم‌های بیشتر و مداخلات بشردوستانه (۱۱) و گاه از ضرورت شکستن «تابوی غرب‌هراسی» و جلب حمایت‌های بیشتر دولت‌های غربی (۱۲). تنها انتقادی که در سطح رعایت تشریفات متعارف می‌توان به آنها داشت این است که از جایگزینی صفت لیبرال با نئولیبرال طفره می‌روند؛ درحالی‌که تمام خوانش و درک آنان از لیبرالیسم (و نیز مثنی سیاسی آنان) از دریچه نئولیبرالیسم انجام می‌شود. دانش‌آموختگان (نئولیبرال) اینک به مثابه عصاره‌ای از جنبش دانشجویی به آیکون‌های رسانه‌های مین استریم فارسی زبان بدل شده‌اند؛ جایی که بناست میانگین نظرات سیاسی فعالین جوان ایرانی بازنمایی شود؛ اگر چه آنها در چتر حمایت بنیادهای شبه دولتی حامی «دموکراسی و بازار آزاد» از رسانه‌های خاص خود هم برخوردارند (۱۳) [دغدغه اصلی این بنیادها، که اغلب در آمریکا متمرکزند، گسترش فرهنگ «بازار آزاد» در کشورهای پیرامونی است. اما جوهره استدلال‌های عرضه شده در فضای گفتمانی، «همبسته بودن بنیادین دموکراسی و بازار آزاد» است].

اما اگر باور به رواداری سیاسی ایجاب می‌کند که حضور فعال این تشکل سیاسی را در عرصه عمومی بپذیریم، پس این سطرها برای چیست؟ آیا رویه‌های آشکار و خصمانه چپ ستیزی آنها دلیل نوشتن اینهاست؟ قطعاً نه. چون چپ ستیزی (بیان شده یا نشده) بخشی از ماهیت وجودی دانش‌آموختگان (نئولیبرال و جزئی اساسی از آن کار ویژه سیاسی است که موجب رشد برق‌آسای این جریان در ساحت «سیاست بزرگان» بوده است [چرا که اگر مقصد «آزادی و دموکراسی» تنها از مسیر «بازار آزاد» بگذرد، بدیهی است که اندیشه سیاسی چپ مانع بزرگی است که باید از میان برداشته شود] (۱۴). موضوع دقیقاً بر می‌گردد به شیوه‌های پوپولیستی‌ای که جریان یاد شده برای تصرف عرصه عمومی به کار می‌گیرد. اشاره به این شیوه‌ها (در این متن) اگر چه در چارچوب نبردهای گفتمانی قابل فهم است، اما ذکر آنها بیشتر برای نشان دادن مصداق‌های امروزی «سیاست معطوف به قدرت است و نیز برای هشدار درباره همگرایی خطرناک این سیاست‌ها (در سایه تاکتیک‌های پوپولیستی/رسانه‌ای)، در برهه جدی شدن پروژه‌های آلترناتیو سازی از بالا (regime change).

اگر از منظر به کارگیری تاکتیک‌های پوپولیستی/رسانه‌ای به بازخوانی کارنامه سیاسی دانش‌آموختگان (نئولیبرال) تنها در گذشته بسیار نزدیک بسنده کنیم، با این موارد روبرو می‌شویم:

**الف) [اسفند ۱۳۹۰]:** در جریان «کمپین دوستی میان مردم ایران و اسرائیل» دانش آموختگان (نیو)لیبرال با راه اندازی کمپینی با عنوان «از ایران برای صلح و دموکراسی» به پشتیبانی این حرکت برآمدند. اما این گرایش ناگهانی به «صلح دوستی»، در تضاد کامل با همسویی تلویحی این تشکل با سیاست‌های جنگ طلبانه نئوکانهها (۱۵) و دولت اسرائیل و دفاع جانانه آنها از ضرورت تحریم و مداخله گری خارجی بود (۱۶). علاوه بر این در دلالت های این «صلح دوستی» پراگماتیستی، ستمی که بر مردم فلسطین رفته و می‌رود هیچ جایی نداشت؛ چرا که نمایندگان این تشکل در مصاحبه‌های متعدد خود، پیوستن به این کمپین را بر مبنای اولویت مقوله «منافع ملی» توضیح می‌دادند (۱۷). اما از آنجا که نه رسانه‌های مین استریم به عمق مسایل علاقمندند و نه این جریان ضرورتی در توضیح این تناقض آشکار در رویه سیاسی خود می‌دید/می‌بیند، ما به ازای بیرونی این «تاکتیک عشقی - سیاسی» نزد مخاطبان عام پایبندی این تشکل به «صلح طلبی» و «مدنیت» بود (برای کاهش دامنه کلام خواننده را به این متن های انتقادی (۱۸) ارجاع می‌دهم). وجود این گونه تناقض ها به همراه شواهد مشابه در کارنامه سیاسی این تشکل، جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که دانش آموختگان (نیو)لیبرال این بار هم صرفا بر موج نفرت عمومی از پروپاگاندای ضد اسراییلی حکومت ایران قرار گرفتند، تا در اذهان عمومی مترقی جلوه کنند.

**ب) [فروردین ۱۳۹۱]:** در یکی از برهه های اوج گیری تناوبی مناقشه های دیپلماتیک بر سر «جزایر سه گانه» و پیامدهای رسانه ای آن در فضای رسانه ای ایران، دانش آموختگان (نیو)لیبرال بیانیه ای صادر کردند (۱۹) تا پایبندی خود به آب و خاک سرزمین پرگهر را به همگان یادآوری کنند. اما آنها بار دیگر نکته‌ای کلیدی را نادیده گرفتند و آن اینکه اوج گیری متناوب مناقشات بر سر این جزایر بخشی از سناریوی همیشگی تفرقه افکنی میان همسایگان است؛ سناریویی که از قضا سرنخ های آن در دست همان قدرت‌هایی است که تشکل دانش آموختگان (نیو)لیبرال در صدد تابو زدایی از اذهان عمومی نسبت به همسویی و جلب همکاری (دخالت) بیشتر آنهاست. فعالین این تشکل به خصوص از یاد می‌برند که در محدوده مرز پر گهر مورد دغدغه آنها انسان‌هایی زیست می‌کنند که از تحریم های مورد حمایت آنها و دولت های فخریه همسو با آنان به شدت رنج می‌کشند. آنگاه که داعیه دفاع از «ملک و ملت» فارغ از رنج اکثریت مردم آن سرزمین باشد چه نامی جز پوپولیسم ناسیونالیستی می‌توان بر آن نهاد؟! به این ترتیب مانور رسانه ای دانش آموختگان (نیو)لیبرال بر مقوله «جزایر سه گانه» چیزی نبود جز سیاست ورزی بر امواج هیجانات ملی گرایی، برای نفوذ به قلب های تحقیر شده.

**ج) [تیر ماه ۱۳۹۱]:** در پی رویداد تهاجم به مهاجرین افغان در یزد و به آتش کشیدن خانه‌های آنان که موجی از خشم و عواطف انسانی همدلانه را در فضای رسانه ای برانگیخت دانش آموختگان (نیو)لیبرال بیانیه ای در محکومیت این اقدام صادر کردند (۲۰). نه تنها تناقض این اقدام با مانورهای ناسیونالیستی پیشین این جریان بلکه حتی تناقضات درونی متن بیانیه نیز به روشنی نشان می‌دهند که این اقدام هم یکی از تاکتیک‌های رسانه ای برای مترقی جلوه کردن در اذهان عمومی است.

دغدغه واقعی این تشکل نسبت به ستم‌های قومی/نژادی، همچنین از این زاویه مورد تردید است که این تشکل در بیانیه‌های متعدد و مکرر خود (به جز کلیات رتوریک رایج حقوق بشری) هیچگاه مستقیماً به ستمی که حاکمیت ایران بر شهروندان ترک، عرب، کرد و بلوچ اعمال می‌کند اعتراضی نکرده است [برخی از آخرین شاخص‌های این ستم نظام مند عبارتند از: اعدام ۹ شهروند عرب اهوازی در اردیبهشت ۱۳۹۰ و اعدام ۴ فعال عرب در خرداد ماه گذشته (۲۱)]; در حالیکه برای تأکید بر «مالکیت ایرانی جزایر سه گانه»، به دلیل جذابیت‌های ناسیونالیستی آن (برای جذب مخاطب عام)، بیانیه جداگانه می‌دهند. بیانیه یاد شده در مورد تهاجم به مهاجران نیز ضمن انکار هر گونه سویه راسیستی در این تهاجم (با ارجاع به تاریخ و فرهنگ بی‌نقص ما ایرانیان)، از آزار مهاجران افغان، به‌خصوص به دلیل هم زبان و هم فرهنگ بودن آنان با «ایرانیان» اظهار تأسف کرده و انگشت اتهام را تنها به سوی حاکمیت نشانه رفته است. پاراگراف آخر بیانیه هم در قالب هشدار به کسانی که «این ماجراها را بهانه‌ای ساخته‌اند تا نوای شوم ایران ستیزی‌شان را رسواتر فریاد بزنند و آرزوی نابودی و تجزیه ایران را علنا بیان کنند»، به تخطئه نیروهای عقب‌مانده چپ و کمونیست اختصاص دارد، تا از تجربیات تلخ تاریخی درس بگیرند و «از ایجاد هزینه‌های جدید برای ملت ایران پرهیز کنند».

**(د) [مرداد ۱۳۹۱]:** «کمپین نه به حجاب اجباری» آخرین و بزرگترین دستاورد تاکتیکی دانش‌آموختگان (نئولیبرال در راستای سیاست تسخیر قلب‌ها و اذهان عمومی است. از آنجا که ملزومات بازاریابی و بازنمایی رسانه‌ای این پروژه بزرگ‌تر از قامت این تشکل و به واقع بخشی از پروژه‌ی مشترک راستگرایان است، کمی بیشتر به آن می‌پردازیم:

با توجه به رویکرد «عقلانیت محور» دانش‌آموختگان (نئولیبرال و نیز بخش‌های سازمان یافته همراهان آنان در «کمپین نه به حجاب اجباری» می‌توان تصور کرد تا چندی پیش هر جریانی که از لغو حجاب اسلامی دم می‌زد، اگر از سوی اینان - به دلیل موقعیت ناشناسی - به سخره گرفته نمی‌شد، حداقل با بی‌اعتنایی سردی مواجه می‌شد [مصادق‌های این عقلانیت سیاسی مصلحت‌گرا را می‌توان در نحوه همراهی این جریانات با «جنبش سبز» و پرهیز مقدس مابانه آنان از راهکارهای رادیکال جستجو کرد]. پس اکنون چه عاملی می‌تواند این چرخش جدی و ناگهانی را توضیح دهد؟ این چرخش را تنها می‌توان با بحرانی شدن ناپایداری سیاسی در ایران و دورخیز جدی نیروهای طیف راست به سمت قدرت توضیح داد، که لازمه آن بازسازی وجهه عمومی جریانات عمده راستگراست (پس از تنزل یافتن آن در مراحل افول و شکست جنبش). این بازسازی در این مقطع درست به این دلیل اهمیت دارد که نمایندگان سیاسی نئولیبرالیسم ایرانی در بزنگاهی قرار گرفته‌اند که باید خود را تنها بدیل نظام حاضر قلمداد کنند؛ به‌خصوص در شرایطی که تشدید فشارهای اقتصادی و معیشتی داخلی و بحران اقتصاد جهانی و خیزش‌های متعدد در نقاط مختلف جهان، شرایط عینی گسترش آموزه‌های چپ و تحرک سیاسی بیشتر نیروهای چپ را فراهم آورده‌اند. این تکاپوی سیاسی به لحاظ مقطع زمانی، با اوج‌گیری پروژه‌های آلترناتیو سازی از بالا از سوی قدرت‌های غربی مقارن شده است؛ از قضا برخی نیروهای شاخص تشکیل‌دهنده این ائتلاف راستگرایان، گرایش‌های پروآمریکایی خود را پنهان

نمی‌کنند و حتی آن را در اشکال مختلف، از جمله در قالب ضرورت گسست از توهمات ایدئولوژیک سابق، تئوریزه می‌کنند. در هر حال لازمه تحقق این بلند پروازی سیاسی ارائه تصویری مترقی و مردمی از خود است که این یک نیز مستلزم دست نهادن بر شکاف های فعالی است که موجد نارضایتی های جدی در میان بخش‌هایی از مردم اند (به ویژه در میان طبقه متوسط). سیاست تسخیر شکاف های موجد نارضایتی اجتماعی همان اسب تروایی است که در مقطع خرداد ۷۶ و سال‌های اولیه پس از آن اصلاح طلبان را با شعارهای «جامعه مدنی و فضای باز سیاسی» به میان مردم برد (بی آنکه عزم و توانی برای پاسخگویی به نارضایتی ها در میان باشد). احیای همین سیاست زمانی به باند احمدی نژاد این امکان را بخشید که بر بستر نارضایتی و سرخوردگی عمومی از کارنامه اصلاح طلبان بخش‌های فرودست جامعه را مسحور دورنمای سیاست‌های عملگرایانه خود کند.

بنابراین فهم کارکرد سیاسی «کمپین نه به حجاب اجباری»، بدون در نظر گرفتن جایگاه آن در بستر یک سیاست کلان تر (در راستای پیکارهای هژمونیک) ناممکن است و به خطاهایی می‌انجامد که دامن برخی از نیروهای مترقی را نیز گرفته است. جانمایه این سیاست کلان تر که در یکی دو سال اخیر اغلب جریان‌های راست پروآمریکایی را با یکدیگر همراه ساخته است، پر کردن خلاء سیاسی موجود با جادوی پوپولیسم است. از این رو آن‌هایی که تنها بر سویه های مثبت این کمپین (نظیر زمینه سازی فرهنگی برای لغو حجاب اجباری) تأکید می‌کنند، دست به انتزاعی یکسویه می‌زنند که گویا بناست همراهی آن‌ها با موج امروزی پوپولیسم در جبهه اپوزیسیون را پوشانند. در حالیکه در پهنه کنونی پیکارهای هژمونیک، این‌گونه همراهی‌های «ظریف و مشروط»، پیشاپیش کاربردهایی انضمامی در بسط مناسبات قدرت می یابند (۲۱).

وانگهی حتی در سطح انتزاع این حرکت از کلیت پهنه پیکارهای سیاسی، باز هم نمی‌توان از «کمپین نه به حجاب اجباری» انتظار تأثیرات واقعی در سویه مردم داشت (بی‌آنکه وزن تأثیرات بازدارنده آن سنگین‌تر باشد). چنین رویکردی در مبارزه با مصادیق ستم سیستماتیک، از سنخ همان رویکرد «آگاهی رسانی فعال» است که در مقطع اوج گیری مجدد جنبش اعتراضی، جایگزین «سیاست خیابان» شد تا گویا بالقوه گی های جنبش اعتراضی را تداوم ببخشد! ناتوانی آن «سیاست جایگزین» در تکثیر اجتماعی سوژه های آگاه (که به تلخی آن را تجربه کردیم)، بیش از هر چیز ناشی از تناقضی بنیادین در بطن آن بود؛ به این معنا که «آگاهی» تنها در پروسه کنش های جمعی فعال (که به افراد تجربه سوژه گی می‌بخشند)، کارکردی رادیکال در جهت تغییر اجتماعی و همبستگی مبارزاتی می‌یابد؛ نه به مثابه پاره‌ای اطلاعات در باب موضوعاتی معین، که گویا تکثیر انفعالی آن‌ها بناست جامعه را رشد دهد و به ضرورت تغییر و اقدام جمعی در آن جهت برساند!

به طور مشابه «کمپین نه به حجاب اجباری» هم قادر نیست پروسه‌ای واقعی برای «درگیر کردن» افراد در مبارزه علیه حجاب اجباری خلق کند (و حتی به نسبت مثال یاد شده به مراتب شانس کمتری دارد؛ چون در آن مقطع، فضای انضمامی جنبش هنوز واقعیتی زنده بود)؛ در عوض این کمپین (همانند اغلب کمپین های سیاسی در فضای مجازی) تصویری کاذب از مشارکت در مبارزه سیاسی برای مخاطبانش می‌آفریند، تا وجدان های معذب با توسل به آن خود را تسکین دهند و دنباله مبارزه را به



تکثیر تصاویر واگذار کنند [به بیان دیگر بسیاری از مخاطبان این کمپین نیز به لحاظ هستی اجتماعی خود، آمادگی پذیرش این بسته بندی سیاسی را به مثابه سهم خود از مبارزه دارند]. در نهایت پتانسیل های اعتراضی این شکاف (حجاب اجباری) نیز در واگویی های عقیم و مکرر فضای مجازی مسخ و تحریف می‌شوند، بی‌آنکه مازادی عینی در فضای انضمامی مبارزه بر جای بماند؛ همانند آنچه که بر مبارزات پرهیاهوی مجازی علیه افزایش روند اعدام ها، علیه بازداشت خانگی موسوی و کروبی، و علیه دستگیری فعالین سیاسی گذشت (ادغام و استحاله خشم و نارضایتی عمومی در بازنمایی مکرر و روزمره مبارزه در فضای سترون مجازی).

اما در سطحی فراتر (و در پیوند با مسیر ترسیم شده در سطرهای فوق)، امروزه باید خطر رشد این شیوه های مبارزاتی امن و بی دغدغه در فضای مجازی را (به مثابه جایگزینی برای مشارکت سیاسی) جدی گرفت؛ به ویژه به دلیل امکان فراگیر شدن آنها از طریق شبکه‌های اجتماعی و با پشتوانه رسانه‌های ماهواره ای و غیره. چرا که این «شیوه های مبارزاتی» در واقع سبک زیست تازه‌ای برای همزیستی و انطباق روانی با واقعیت پر آشوب سیاسی/اجتماعی خلق کرده اند. در این شیوه ها مردم به مصرف کنندگان کالاهای رنگارنگ مبارزاتی بدل می‌شوند (کالاهایی سیاسی با بسته بندی های احساسی و عاطفی مناسب). و از آنجا که مصرف بنا به ماهیت با انفعال آمیخته است، در این روند مردم سیاست نمی‌ورزند، در حالیکه چنین تصویری دارند (به واقع مردم به سمت این دریافت هدایت می‌شوند). در این حالت پهنه فضای عمومی در حالی از هیاهوی وراجی‌های سیاسی آینده می‌شود که کنش واقعی سیاسی، که در سازمان یابی ها تجلی می‌یابد (برای درگیر شدن در فضای انضمامی زیست جمعی)، اتفاق نمی‌افتد یا به ندرت رخ می‌دهد. همچنین از آنجا که همگرایی در نوع مصرف (یا مصرف انبوه)، هویت جمعی نمی‌آفریند، کمپین های سیاسی در فضای مجازی نیز همبستگی ای که زمینه‌ساز خلق سوژه جمعی باشد ایجاد نمی‌کنند. برعکس، مصرف کالاهای سیاسی نیز (همانند کالاهای مادی) افراد را هر چه بیشتر به فردهای مجزا فرو می‌کاهد (در حالی که تصور کاذبی از همسان بودن می‌آفریند، که به غلط به «با هم بودن» تعبیر می‌شود). بر این اساس چنین شیوه ای، خواسته یا ناخواسته در جهت سیاست زدایی از عرصه عمومی حرکت می‌کند. در این‌گونه کنش سیاسی (در قالب کمپین های فضای مجازی) مردم عادی مشتریان بالقوه ای هستند که اصول بازاریابی در مورد آنها اعمال می‌شود. برنده آن کسی است که با توجه به دغدغه های دوره ای موجود در میان مردم (کاربران اینترنت)، ایده‌های «ناب تر» یا جذاب‌تری را در بسته بندی های حرفه‌ای تری عرضه کند (کالاهای چشم نواز تر). اما واقعاً چه «ارزشی» در این داد و ستد سیاسی مبادله می‌شود که «برنده» شدن را معنا دار می‌کند؟ آن جریان سیاسی که از توان رسانه ای بالاتری برخوردار باشد می‌تواند در جریان کمپین های سیاسی مجازی با مدیریت دغدغه های روانی (برآمده از نارضایتی های عینی) اعتماد عمومی بیشتری را به حقانیت سیاسی خود جلب کند؛ و به این طریق مشتریان ثابتی دست و پا کند که حاملان انسانی گفتمان سیاسی مورد علاقه آن جریان خواهند بود. به این ترتیب متاع گفتمانی آن جریان سیاسی در رقابت دایمی بازار گفتمان های سیاسی، وزن بیشتری کسب می‌کند تا همچون سرمایه معنوی برای کسب قدرت سیاسی در

شرایط مناسب آتی به کار آید. تأکید بر این استعاره‌ها از آن روست که بر کمپین‌های سیاسی فضای مجازی نیز عمدتاً «منطق بازار» حاکم است (حداقل بر نمونه‌های حرفه‌ای تر آنها). در این منطق آدم‌ها هدف نیستند، بلکه در حد همان مصرف‌کننده‌های خاموش، وسیله‌هایی هستند که چرخه مبادله را متحقق می‌سازند. در واقع در خلال این‌گونه کمپین‌ها بی‌آنکه انگیزه جدی یا توانایی لازم برای تولید (تغییر) در میان باشد، صرفاً روی دغدغه‌های عمومی (به مثابه سهام یک بورس مجازی) سرمایه‌گذاری می‌شود، تا نهایتاً به سود واقعی (اعتبار اجتماعی برای کسب قدرت) بیانجامد. در چنین فرآیندی نه امکان خلق سوژه‌گی جمعی وجود دارد، و نه اساساً چنین ضرورتی فرض گرفته می‌شود.

اما از آنجا که دانش آموختگان (نئولیبرال به لحاظ نظری برای «منطق بازار» جایگاه (هستی‌شناسی) ویژه‌ای قایلند و در عمل هم نشان داده‌اند که برای گشایش اعتبار در بالادست، یا کسب نتیجه (سود) در پایین دست هر وسیله‌ای را مجاز می‌شمارند، بنابراین جای شگفتی نیست که آن‌ها در فضای مجازی به بازاربازی سیاسی برای گسترش دایره مخاطبان (مشتریان) خود اشتغال داشته باشند؛ [و این ترجمان دیگری است از همان پراگماتیسم سیاسی که از یک‌سو تکیه بر قدرت‌های غربی برای تغییر سیاسی در ایران را تئوریزه می‌کند و از سوی دیگر برای جلب اعتماد و حمایت مخاطبان گسترده به بهره‌گیری از شیوه‌های پوپولیستی روی می‌آورد]. تناقضات برشمرده شده در نحوه برخورد این تشکل با مقولاتی که موضوع بیانیه‌ها و کمپین‌های سیاسی خود قرار می‌دهد نیز بر همین اساس قابل فهم است که در «منطق بازار»، تنها ارزش به رسمیت شناخته شده، «ارزش مبادله» است نه «ارزش مصرف».

## ۵. جمع‌بندی:

به رغم اینکه وضعیت اسفبار جامعه با بسط نارضایتی همگانی همراه است، اما شکل‌گیری سوژه‌گی جمعی معطوف به تغییر همچنان دور از دست می‌نماید. چون شکست جنبش و پیشروی متعاقب دستگاه سرکوب هنوز منبع عظیمی از سرخوردگی عمومی است که فراتر رفتن از پراکندگی‌های مزمز را برای جامعه متمیزه ما دشوار می‌سازد. بر این اساس انسداد سیاسی و خلاء سیاست مردمی رادیکال در ایران اینک فضایی فراهم آورده است که قدرتمداران برای بهره‌برداری «مطلوب» از آن پا سفت کرده‌اند. مهمترین مشخصه این‌گونه تلاش‌ها (که اینک به طرز محسوس‌تری گرایش به همگرایی دارند) استفاده از امکانات رسانه‌ای برای تسخیر پوپولیستی اذهان عمومی است. اتخاذ این استراتژی بر این واقعیت متکی است که تعمیق شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی و ناپایداری عرصه قدرت در ایران، در کنار وضعیت بحرانی خاورمیانه و رشد تنش‌های بین‌المللی بر سر مسایل هسته‌ای، فضای سیاسی ایران را آستان تحولاتی جدی ساخته است. یعنی شیب تند روند رویدادها قدرتگرایان را به سمتی سوق داده است که برای کسب هژمونی (در جایگاه اپوزیسیون بدیل نظام حاضر) و تضمین نقش آتی خود در مدیریت این تحولات خیز بردارند. در این میان سیاست «همسو سازی افکار عمومی» علاوه بر زمینه سازی عروج سیاسی قدرتگرایان در میان لایه‌های مختلف جامعه، قاعدتاً باید این حقیقت مهم را نیز بیوشاند که این مدعیان در واقع فاقد توانایی حل معضلاتی

هستند که بنیان‌های نارضایتی‌های عمیق امروزی را می‌سازند. این ناتوانی نه صرفاً به واسطه‌ی مثنی‌سی سیاسی قدرتگرا و بی‌باوری عمیق آنان به نیروی مردم (که خود به‌طور پارادوکسیال در اتخاذ شیوه‌های پوپولیستی نمود می‌یابد)، بلکه همچنین به اعتبار چشم‌اندازی است که از تغییرات آتی و مسیر تحقق آنها عرضه می‌کنند. همه اینها بار دیگر شاهدهی است بر تأیید این تجربه تاریخی که مقصد اصلی سواری بر امواج نارضایتی مردم رسیدن به جزیره قدرت است نه تأمین رضایت مردم (اگر چه ممکن است بسیاری از همراهان این کاروان، به شعارهای جذاب آن دل بسته باشند). از چنین منظری، تأکید متن حاضر بر نشان دادن آن همپوشانی‌های بنیادی در میان جریان‌های عمده راستگرا بود (به لحاظ مثنی‌سی سیاسی و نوع نگاه به سیاست) که در مواجهه با خلاء کنونی در عرصه مبارزات مردمی، همه آنها را به سوی همگرایی‌های پراگماتیستی و اتخاذ شیوه‌های پوپولیستی در جهت تسخیر قدرت سوق داده است. این متن همچنین کوشیده است با ارجاع به برخی رویدادهای اخیر و نشان دادن پیوستگی درونی آنها، بازیگران اصلی این روند همگرایی فرادستان را معرفی کند؛ روندی که در صورت میدان یافتن می‌تواند تراژدی دیگری را برای مردم رقم بزند (واکاوی بیشتر این موضوع در **پانویشت** دنبال شده است).

و سخن پایانی اینکه مبارزه با نظم ضد انسانی مستقر در ایران جدا از مبارزه با روندی نیست که بناست شکل تازه‌ای از همین نظم را با حفظ بنیان‌های آن بر مردم تحمیل کند (نام و قالبی تازه برای تداوم روابط سلطه و ستم). برای آنها که خود را در جانب ستم‌دیدگان و زحمتکشان و فرودستان می‌یابند مبارزه با استبداد جمهوری اسلامی نباید به فتیشی بدل شود که مضمون و سمت و سوی این مبارزه را بی‌اهمیت بسازد. به این اعتبار رادیکالیسم را می‌توان ترجمان وفاداری به مضمون‌رهای بخش مبارزه دانست؛ یعنی وفاداری به ضرورت تغییر بنیادهای سلطه و ستم، نه مصداق‌های آنها. برای حفظ آینده جامعه از «سیاست فرادستان» و تکرار نامردمی‌ها، باید خلاء سیاسی موجود را با مقاومت سازمان یافته در حوزه‌های مختلف زیست جمعی و مفصل بندی آنها پر کرد؛ باید در همه سطوح ممکن جمع‌های خود را حول مبارزات مشخص برای اشغال فضاهای عمومی سازمان داد و به این ترتیب فرودستان و ستم‌دیدگان را به سازمان دادن نیروی عظیم شان برای مبارزه‌ای وسیع‌تر فرا خواند.

هجدهم مرداد ۱۳۹۱

**پانویشت:**

(۱) [ویدیوی «از تهران تا قاهره»](#)

(۲) تحرکات اپوزیسیون راستگرا برای اتحاد در یکسال گذشته عمدتاً شامل دو مجموعه تلاش موازی بوده است که البته همپوشانی‌های مهمی با هم دارند:

الف) در دسته نخست مشخصاً شاخه برون مرزی اصلاح طلبان (وابستگان و نزدیکان «شورای هماهنگی راه سبز امید») و هم پیمانان نزدیک آنان (مثل طیف فرخ نگهدار و مهدی فناپور) محوریت دارند، که در کنار آنان چهره‌هایی نظیر تقی رحمانی (از طیف ملی-مذهبی) هم زینت بخش مجلس اند. اینان پس از برگزاری دو کنفرانس (در پشت درهای بسته) در پاریس و لندن، کنفرانس بعدی خود را به صورت علنی تر با عنوان «دومین نشست سفیران سبز امید» از ۱۲ تا ۱۵ جولای در گوتنبرگ سوئد برگزار کردند:

#### [دیرخانه نشست سفیران سبز امید](#)

از قضا رئیس بنیاد اولاف پالمه که در ماه فوریه ۲۰۱۱ میزبانی نخستین نشست «اتحاد برای دموکراسی» در استکهلم را بر عهده داشت نیز یکی از سخنرانان این سمینار («دومین نشست سفیران سبز امید») بود:

#### [اولاف پالمه و تلاش برای سازماندهی جامعه مدنی/ینس اوریگ](#)

ب) دسته دوم در کنار «وزنه» های ثابتی چون محسن سازگارا، علیرضا نوریزاده و (اخیراً) مجتبی واحدی و نیز نمایندگانی از جانب طیف های مشروطه خواه و سلطنت طلب (نظیر شهریار آهی)، شامل نیروها و چهره‌هایی است که بنا به سوابق فعالیت خود در اپوزیسیون، عمدتاً وجهه «دموکرات» دارند (بخشی از اینان پیش از این در «اتحاد جمهوری خواهان» فعال بوده اند). در این میان می‌توان به بخشی از نیروهای دارای سوابق چپ یا داعیه چپ اشاره کرد (نظیر حسن شریعتمداری، حسن ماسالی و فریدون احمدی) که نقش عمده آنان پر کردن جای اپوزیسیون چپ در این اتحاد، به منظور محکم کردن پایه‌های پلورالیستی آن است. بدیهی است که کنفرانس بروکسل همچنین میزبان چهره های شاخص ژورنالیسم راستگرا نظیر هوشنگ اسدی و نوشابه امیری (سردبیر و نویسنده سایت روز «آنلاین») هم بوده است. همان‌طور که گفته شد، طیف اخیر پس از برگزاری نخستین کنفرانس غیر علنی در استکهلم، دومین کنفرانس خود را به طور علنی با عنوان «اتحاد برای دموکراسی» در ۷ و ۸ جولای در بروکسل برگزار کرده است:

#### [وبسایت کنفرانس بروکسل](#)

با این حال بر خلاف آنچه که ممکن است به نظر برسد، این دو دسته بندی به هیچ وجه در تقابل یا یکدیگر قرار ندارند، بلکه کار ویژه های آنها به نوعی مکمل یکدیگر است (نظیر دایره مخاطبان ایرانی یا پاسخگویی به وضعیت‌های مختلف متفاوت در تحولات آتی ایران) و در شرایط لازم از امکان ادغام سریع در یکدیگر برخوردارند؛ این دو طیف علاوه بر اشتراک نظری عمده در نحوه نگاه به سیاست (نگاه رو به بالا یا سیاست انحصاری/فدرتگرا)، همپوشانی‌های مهمی نیز به لحاظ ترکیب سیاسی نیروهای

تشکیل‌دهنده خود دارند: مشخصاً در هر دو مجموعه نیروهایی از طیف اصلاح طلب و نیز نیروهایی وابسته به سازمان فداییان اکثریت (به صفت حضور فردی!) حضور دارند که در جریان جنبش سبز همکاری تشکیلاتی نزدیکی با هم داشته‌اند. به همین ترتیب دور از انتظار نخواهد بود اگر دانش‌آموختگان (نئولیبرال هم، که وزن قابل توجهی در کنفرانس بروکسل داشته‌اند، در پیوند ارگانیک با «شورای سفیران سبز امید» نیز باشند. به ویژه آنکه این تشکل علاوه بر خویشاوندی نزدیک با هر دو دسته بندی فوق در نحوه نگاه به سیاست، همکاری مستمری هم با شاخه برونمرزی اصلاح طلبان در طی جنبش سبز داشته است (در ساحت رسانه ای، سایت «روز آنلاین» یکی از محل های تلاقی این همراهی بود و نیز تارنمای «جرس» که خود وابسته به طیف «شورای سفیران سبز امید» است).

علاوه بر این، در حوزه کارویژه‌ها چنین به نظر می‌رسد که «شورای سفیران سبز امید» به طور جدی تری عهده دار «سازماندهی جوانان وابسته به جنبش سبز» در خارج کشور و تأمین بدنه مردمی برای وزن دادن به گفتمان سیاسی خاص خود است. برای نمونه رجوع کنید به سخنرانی مهدی فتاپور در «دومین نشست سفیران سبز امید» در دانشگاه چلمرز شهر گوتنبرگ:

[امکانات مان را در راستای شکل دهی تشکل دانشجویان و جوانان یا خواست های عمومی به کار گیریم/مهدی فتاپور](#)

لازم به ذکر است که شکل‌گیری کنفرانس های دوگانه «اتحاد برای دموکراسی» با گذر از نشست های جانبی دیگری (بین همین طیف های معین از اپوزیسیون) همراه بوده است که کنفرانس دو روزه «گذار به دموکراسی» در واشنگتن (فروردین ۱۳۹۱) یکی از آنهاست:

[گذار به دموکراسی؛ کنفرانسی در واشینگتن](#)

در کنار اینها همایش های دیگری هم در مسیر اتحاد طیف راست اپوزیسیون برگزار شده است که به لحاظ ترکیب نیروهای سیاسی همپوشانی قابل توجهی با دو دسته فوق دارند. برای نمونه می توان به برگزاری «سومین همایش اتحاد برای سکولار دموکراسی در ایران» در شهر دالاس آمریکا (سی ژوئن و یکم جولای ۲۰۱۲) اشاره کرد. این همایش اگر چه به دعوت و در ادامه حرکت «سکولار دموکرات های شمال آمریکا» (تحت عنوان «اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران») برگزار شد، اما به لحاظ ترکیب نیروهای سیاسی شرکت کننده، حضور چهره هایی چون مجتبی واحدی و مهدی فتاپور و نیز نمایندگانی از تشکل دانش‌آموختگان (نئولیبرال را می توان فصل مشترک این حرکت وحدت گرایانه با دو دسته یاد شده در بالا دانست).

[گزارش کامل سومین همایش اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران](#)

(۳) نخستین کنفرانس «اتحاد برای دموکراسی» در استکهلم (به میزبانی بنیاد اولاف پالمه)

(۴) در مورد تطهیر استعمار و نفی آنچه که «غرب ستیزی» خوانده می‌شود، برای نمونه رجوع کنید به گفتگوی نشریه «چراغ آزادی» با جمشید اسدی (یکی از سخنرانان کنفرانس بروکسل):

[از فاجعه استعمار تا ایدئولوژی امپریالیسم / مصاحبه با جمشید اسدی](#)

در مورد منسوخ بودن مفهوم «استقلال ملی»، برای نمونه رجوع کنید به سلسله مقالات کاظم علمداری از فعالین «اتحاد جمهوری خواهان». در این مجموعه نوشته‌ها مقوله «غرب ستیزی» در ادبیات سیاسی ایران به مثابه رهاورد سازمان‌های چپ و کمونیستی آماج اصلی نقد است. از این منظر نقش مخرب نیروهای چپ (به تعبیر ایشان چپ سنتی) در مبارزات آزادیخواهانه کنونی به دلیل تکیه آنان بر مفهوم «امپریالیسم» مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد:

[استقلال، حاکمیت دولتی، حاکمیت ملی، و حاکمیت مردم \(بخش نخست\) / کاظم علمداری](#)

[غرب‌ستیزی و پارادوکس آمریکای "قدرت" / علی افشاری](#)

(۵) در مورد منسوخ بودن مفهوم امپریالیسم برای نمونه رجوع کنید به گفتگوی نشریه «چراغ آزادی» با حسن شریعتمداری (یکی از سخنرانان کنفرانس بروکسل):

[عصر امپریالیسم را پشت سر گذاشته ایم / مصاحبه با حسن شریعتمداری](#)

و یا رجوع کنید به مقالات زیر (از مولفانی متعلق به منظومه فکری و سیاسی فوق):

[امپریالیسم و ادبیات لجن مالی در سنت سیاسی چپ / مجید محمدی \(عضو هیئت علمی](#)

[سایت توانا\)](#)

[امپریالیست‌ها و جنبش اعتراضی سبز؛ ناتوانی‌های نگاه دو قطبی / مجید محمدی](#)

[جنبش وال استریت و چپ سنتی / کاظم علمداری](#)

(۶) [وبسایت خبری کنفرانس بروکسل](#)

(۷) در سطح وسیع‌تر می‌توان گفت اگر کنش سیاسی جمعی (و اتحاد عمل) در جهت تغییر، بر مبنای پلورالیسم بنا شود به ناچار حامل تناقضی ویرانگر خواهد بود. به این معنا که جامعه‌ای که عرصه تضاد منافع و شکاف‌های متعدد است نمی‌تواند واجد نیروهای سیاسی‌ای باشد که حامل جهت‌گیری‌های متعارض در پیوند با این تضادها نباشند. از این نظر تصور راهکاری واقعی که بر فراز همه این تضادها پل بزند، به توهم و خودفریبی پهلو می‌زند و در عمل نیز همکاری مشترک همه این نیروها، تنها بستری صوری - اما لازم به لحاظ پروپاگاندا- برای قدرت‌یابی موثرترین آن‌ها خواهد بود (این قسمت را آن بخشی از نیروهای حاضر در کنفرانس که داعیه چپ دارند دو بار بخوانند - طبعاً منظورم وابستگان به سازمان فداییان اکثریت نیست). در سطح ایجابی، باور به پلورالیسم یعنی تصدیق و پایبندی به اینکه همه نیروی‌های سیاسی و نمایندگان بخش‌ها و گرایش‌های مختلف جامعه از امکان فعالیت سیاسی آزادانه برخوردار باشند. اما چنین باوری مستلزم آن نیست که همکاری‌های سیاسی و اتحاد عمل‌ها بر مبنای کنار هم آوردن حداکثر ممکن نیروها بنا شود؛ چرا که همکاری

واقعی نه تنها نیازمند اهداف مشترک، بلکه مستلزم توافق در مورد خط مشی ها و راهکارهایی است که به لحاظ درونی فاقد تناقض های درون ماندگار باشند.

(۸) امین ریاحی از اعضای برجسته دانش آموختگان (نئولیبرال در سخنرانی اش در نخستین پنل کنفرانس بروکسل چنین گفت:

«در 33 سال اخیر هیچ گاه منافع کشورهای غربی با منافع ملی مردم ایران مانند امروز در یک راستا قرار نگرفته است ... تعامل با غرب هنوز به شکل تابو وجود دارد و اپوزیسیون هنوز گیج عمل می‌کند. مردم در شعارهای خود عملاً از غرب کمک می‌خواهند، اما اپوزیسیون هنوز مخفیانه رابطه برقرار می‌کند و این هراس از تماس و ارتباط با غرب وجود دارد در حالیکه نگاه به تجربه‌ها نشان می‌دهد که کشورها بعد از جنگ سرد به دموکراسی نرسیدند مگر این که از غرب کمک گرفتند.»

### وبسایت خیری کنفرانس بروکسل

نوشابه امیری از نویسندگان سایت «روز آنلاین» در سخنرانی اش در آخرین پنل این کنفرانس گفت: « برای من اولین و مهم‌ترین قدم، داشتن یک رسانه همگان ملی است ... اگر مساله تامین مالی مهم است، زمان آرمان گرایی و شعار دادن نیز گذشته است ... اگر جمهوری اسلامی می‌تواند به برخی پول دهد برای راه‌اندازی رسانه، ما نیز باید بتوانیم. برای ساختن چنین ساختاری مهم نیست این پول از کجا می‌آید.»

### وبسایت خیری کنفرانس بروکسل

یکی از سخنرانان دومین پنل کنفرانس (که به موضوع هسته ای ایران اختصاص داشت) شخصی بود به نام ایمانوئل اتولانگی (Emmanuele Ottolenghi) که در حال حاضر به عنوان کارشناس انرژی هسته ای با «بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها» (Foundation for Defense of Democracies) همکاری می‌کند. اتولانگی به لحاظ سیاسی به طیف راست گرایان آمریکایی موسوم به «عقاب‌ها» تعلق دارد. «عقاب‌ها» جناحی از حزب جمهوری خواه آمریکا هستند که سیاست فعلی دولت آمریکا در مواجهه با جمهوری اسلامی را ناکافی دانسته و خواهان برخوردهای تندتر با ایران در مورد مساله هسته ای هستند. اتولانگی در سخنرانی اش در کنفرانس بروکسل با تشریح تاریخچه تحریم های اقتصادی علیه ایران، به دفاع از ضرورت آنها پرداخت. وی در بخشی از سخنانش همچنین از «راهکار نظامی» به عنوان یکی از گزینه های پیش رو در مقابله با بحران هسته ای ایران دفاع کرد.

در این خصوص نگاه کنید به اعتراض سایت «اخبار روز» و نقد آن بر توضیح بعدی «کمیته ی برگزاری کنفرانس بروکسل»

(\*) مقالات اتولانگی در سایت «بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها» در این نشانی قابل دسترسی است.

(۹) [سایت خبری «خودنویس»:](#)

«یک منبع به خودنویس گفت که برخی از برگزار کنندگان مایل هستند این گردهمایی‌ها منتهی به تشکیل شورایی مشابه شوراهای ملی سوریه و لیبی شود که بتواند به عنوان سخنگو با دولت‌ها وارد مذاکره شود.»

(۱۰) [«سرمایه داری بیشتر لطفا!» / سعید قاسمی نژاد](#)

(۱۱) برای نمونه رجوع کنید به مقاله امین ریاحی در «چراغ آزادی» (دی ماه ۱۳۹۰). در این مقاله (که چکیده ای از مضمون آن در سخنرانی مؤلف در کنفرانس بروکسل هم بیان شد) از اختلافات هسته ای غرب با ایران به مثابه «فرصت تاریخی» برای تغییر نظام یاد می شود. از دید مولف نیروهای اپوزیسیون باید برای همکاری با «دموکراسی ها» [قدرت های غربی] یک قدم جلو بگذارند و با همراهی مردم زمینه یک تهاجم نظامی سرنوشت ساز را فراهم کنند:

«نگارنده باور دارد در سه دهه گذشته هیچ گاه به اندازه اکنون نقش عاملیت اپوزیسیون بالا نرفته و واکنش های مخالفین تا بدین سان در شکل گیری آینده ایران تاثیر نداشته است. در صورتی که برای دموکراسی ها خطر جمهوری اسلامی هسته ای نسبت به مناسبات سرمایه داری اولویت داشته باشد واکنش اپوزیسیون و مردم ایران در تعیین نوع جنگ به شدت بالا خواهد رفت. دموکراسی ها می توانند با جنگ محدود، نابود کردن مراکز هسته ای، حفاظت از تنگه هرمز و دفع واکنش های جمهوری اسلامی خطر ایران هسته ای را تا مدت مناسبی از بین ببرند. در این صورت - و بر مبنای این فرض ویژه که دفع خطر جمهوری اسلامی هسته ای غرب را ناچار به اتخاذ گزینه نظامی می کند - همراهی اپوزیسیون و بخش موثری از مردم با دموکراسی ها می تواند روی تصمیم آن ها برای حمله محدود یا فراگیر تاثیر گذاشته و در صورت دلگرمی به حمایت ایرانی ها جمهوری اسلامی را به کلی ساقط نماید.»

[فرصت تاریخی ایرانیان / امین ریاحی](#)

در همین راستا امیر حسین اعتمادی از اعضای فعال دانش آموختگان (نئولیبرال و یکی از مسئولین راه اندازی کمپین «از ایران برای صلح و دموکراسی»، در مصاحبه با «دانشجو نیوز» به روشنی از ضرورت مداخله بشر دوستانه (بخوانید مداخله نظامی) در ایران دفاع می کند.

[کمپین «از ایران برای صلح و دموکراسی» به دنبال چیست؟ / گفتگو با امیر حسین اعتمادی](#)



(۱۲) برای نمونه رجوع کنید به سخنرانی امین ریاحی در کنفرانس بروکسل (بند ۸ پانوشت)، یا به مقاله زیر از نامبرده:

### فرصت تاریخی ایرانیان / امین ریاحی

همچنین در مصاحبه زیر «مبانی اخلاقی مداخله بشر دوستانه» برای مخاطبان نشریه «چراغ آزادی» تشریح می شود:

### گفتگوی سعید قاسمی نژاد با آرش نراقی درباره مبانی اخلاقی دخالت بشردوستانه

و یا در نوشتار زیر مجید محمدی (ژورنالیست-جامعه شناس مورد علاقه سایت‌های «بی بی سی فارسی» و «رادیو فردا» و عضو هیئت علمی سایت «توانا»، که طبعا جایگاه ویژه ای هم نزد گردانندگان سایت «چراغ آزادی» دارد)، تابو بودن آلترناتیو سازی سیاسی اپوزیسیون در خارج کشور و ارتباط گیری با دول خارجی را مورد نقد قرار می دهد:

### برسش هایی درباره اپوزیسیون خارج از ایران

(۱۳) علاوه بر سایت «بامداد خبر» که وبسایت رسمی دانش آموختگان (نئو)لیبرال است، سایت «چراغ آزادی» گویا وبسایت جانبی این تشکل است. راه اندازی و اداره این وبسایت بنا بر شناسه توضیحی آن («درباره ما»)، با حمایت مالی بنیادهایی شبه دولتی نظیر «موسسه کیتو» (Cato Institute)، «موسسه امور اقتصادی» (IEA)، بنیاد پژوهش های اقتصادی اطلس (ATLAS Network) و غیره بوده است. برای اطلاعات بیشتر در مورد وجه اشتراک بنیادین این نهادهای حامی «چراغ آزادی» به صفحه «دوستان ما» در سایت «چراغ آزادی» رجوع کنید.

(۱۴) با بررسی بنیادها و مؤسسات حامی سایت «چراغ آزادی» و به طور کلی طیف حامیان سیاسی و رسانه‌ای دانش آموختگان (نئو)لیبرال درمی یابیم که اولویت پیوند دهنده همه آنها ضرورت بسط ارزش‌های (نئو)لیبرالیسم و گسترش فرهنگی منطق «بازار آزاد» است. حمایت این بنیادها و مؤسسات از گسترش نهادهای (جامعه) مدنی در کشورهای پیرامونی دقیقاً از چنین نیازی تبعیت می کند. ناگفته پیداست که نه تنها یک تشکل «مدنی» چپگرا هیچ گاه پیش شرط های لازم برای قرار گرفتن در زیر چتر حمایتی این بنیادها شبه دولتی را ندارد، بلکه «چپ ستیزی» در حوزه رسانه ای و گفتمانی بخشی از کارکردهایی است که گواه شایستگی و کارآمدی این‌گونه «نهادهای مدنی» محسوب می شود. این کارآمدی نه تنها در مضامین بسیاری از بیانیه های دانش آموختگان (نئو)لیبرال مشهود است، بلکه در بسیاری از مقالات و گفتگوهای منتشر شده در سایت «چراغ آزادی» هم نمایان است.

(۱۵) علاوه بر نظرات صریح برخی اعضای دانش‌آموختگان (نئو)لیبرال درباره ضرورت مداخله بشر دوستانه خارجی یا همان تهاجم نظامی به ایران (رجوع کنید به بند ۱۱ پانوشت)، همسویی تلویحی دانش‌آموختگان (نئو)لیبرال با مداخله نظامی خارجی را می‌توان از خلال حمایت آنان از تهاجم نظامی ناتو به لیبی و یا درخواست مداخله نظامی «بشردوستانه» در سوریه دریافت:

[دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال ایرانی با صدور بیانیه ای در انتقاد از سیاست های بشار اسد خواستار مداخله خارجی در سوریه شدند.](#)  
[به جای مردم لیبی سخن نگوییم / نجات بهرامی](#)

(۱۶) دفاع و حمایت دانش‌آموختگان (نئو)لیبرال از ضرورت اعمال تحریم های اقتصادی علیه (مردم) ایران به صریح‌ترین شکل در نامه نوزده فعال سابق و فعلی دانشجویی ایران به اوباما در سالروز اشغال سفارت آمریکا (نوامبر ۲۰۱۱) با عنوان: «به مماشات با دیکتاتورها پایان دهید!» آمده است (بخش قابل توجهی از امضا کنندگان این نامه فعالین ارشد این تشکل هستند). این نامه هم اکنون از وبسایت «بامداد خبر» (مرجع اصلی بازتاب مواضع و دیدگاههای این تشکل) حذف شده است. [اما در صفحه فیسبوکی دانشجویان و دانش‌آموختگان \(نئو\)لیبرال - هنوز - قابل دسترسی است.](#)

در پی انتقادات طرح شده به مضمون این نامه (به ویژه درخواست تحریم های بیشتر) برخی از اعضای دانش‌آموختگان (نئو)لیبرال که از امضا کنندگان این نامه بوده‌اند به دفاع از اقدام خود پرداخته اند:  
[مصاحبه «چراغ آزادی» با بهزاد مهرانی درباره نامه به اوباما](#)  
[مصاحبه «راديو زمانه» با نیما راشدان درباره «نامه فعالان دانشجویی ایران به اوباما»](#)

یا به عنوان نمونه‌ای دیگر سعید قاسمی نژاد در مقاله زیر از ضرورت «تحریم های به طور کلی قدرتمند تر و دردناکتر» سخن می گوید:  
[چرا جمهوری اسلامی سازش نکرد؟/ سعید قاسمی نژاد](#)

(۱۷) علیرضا کیانی از اعضای فعال دانش‌آموختگان (نئو)لیبرال در یادداشتی در رد انتقادات طرح شده علیه کمپین «از ایران برای صلح و دموکراسی» می نویسد:  
 «پیش فرض دوستانی که این کمپین را راه انداخته اند، "صیانت از منافع ملی" است»  
[کمپین خشم و کینه علیه صلح و دموکراسی/علیرضا کیانی.](#)

در این مورد همچنین رجوع کنید به [گفتگوی بهزاد مهرانی سخنگوی کمپین «از ایران برای صلح و دموکراسی» با برنامه افق صدای آمریکا.](#)

(۱۸) [نقدهایی بر کمپین «از ایران برای صلح و دموکراسی» \[اقدام دانش آموختگان \(نئو\)لیبرال در حمایت از «کمپین دوستی مردم ایران و اسرائیل»\]:](#)

[«برای صلح، برای فلسطین»؛ بیانیه ای از جنبش حب ایران در دفاع از مردم تفاوت‌های دو کمپین صلح: کمپین برای صلح یا برای دستیابی به اهداف سیاسی/صدرا. شهاب.](#)

[کمپین «صلح و دموکراسی» یا کمپین «جنگ و اشغالگری»/فرشاد محمدی.](#)

(۱۹) [دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال ایران: ادعای مالکیت امارات بر جزایر سه‌گانه، خیال‌خام دراز دستانه است.](#)

(۲۰) [بیانیه دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال پیرامون رفتارهای اخیر با اتباع افغان](#)

(۲۱) [اعدام ۹ عرب اهوازی به اتهام کشتن ماموران نیروی انتظامی](#)

[پیام چهار فعال عرب ایرانی پیش از اجرای حکم اعدام](#)

(۲۲) [در این خصوص برای نمونه باید از همراهی همدلانه عبیدی کلانتری و شادی صدر و شاهین نجفی با این کمپین یاد کرد و همزمان این عزیزان را از این زاویه مورد نقد قرار داد.](#)  
[گفتگوی بهزاد مهرانی با عبیدی کلانتری در «بامداد خیر» در مورد حجاب اجباری](#)